

مشکل حکایتی ست که تقریر می‌کنیم!

میرزا بنویس



پسرمان را زیاده دل در گرو خیابان و اماکن دیده‌اند سوار بر مرکب دیگران. ترسم پسری دخترم را و پسرمان را دختری به افسون و مکر خویش فریفته باشد به انواع حیل‌ها - که افسد آن‌ها چت‌کردن و دوستی مجازی است و اعظم خطرات در آن است - آن‌ها را به پشت دیوار غفلت برده باشد و آوار وحشت و هلاکت بر آنان فرو ریزد. بیش از این که ترتیب حرمت و عزت ایشان و ما داده شود ترتیبی ببیندیش و در حال، از خواب غفلت بیرون شو و موضع احتیاط ضایع مگذار.

زن او را گفت: شگفت گفتار و نادر سخنی است این که گفتی! دخترم در عین صباوت، راست تدبیر است و هنوز هیچ تیر تهمت‌نی را هدف نشده و اصلاً این وصله‌ها او را نمی‌چسبند! هرچند نازک‌دل و نارنجی طبع است اما کژطبع نیست و اگر در بازار می‌چرخد در پی کسب تجربه است و مگر نمی‌دانی که جز امروزی بودن، که برخی آن را به «آپ‌تو دیت» زبان می‌گردانند (توضیح ضروری میرزا بنویس) او را چاره نیست! مهراس و میندیش ایضا به گذشته خود رجوع کن که مرا چه گونه یافتی و چه کلماتی بافتی که این چنین با دم گرم خود مرا بر باد نشانندی... چیست که فرزندانم را از هوای این و آن اعراض می‌داری؟!

مرد را دل نرم شد و چاره جز سکوت ندید و چندی نگذشت آن پیش آمد که نباید و گفتن نشاید! لذا نیکوتر آن است که آدمی برخی سیرت‌های گذشتگان خود را امام و راهبر خویش نسازد تا عمر را به محنت و رنج نیازد! رای گفت چه گونه است که چنین می‌شود!

میرزا بنویس گفت: خود کامگانی پلشت و بدسگال و پست فطرت و نامرد و بی‌همه چیز به شعوذه و حیل‌های ماهرانه - که مسلمان نشود کافر نبیند - دخترکان و پسرکان ساده دل و نارنجی طبع را هدف می‌گیرند و به گرداب کام خود می‌کشند و به منجلاب خواسته‌های خود فرومی‌برند سپس از آن فیلم‌ها می‌پردازند حلقه می‌کنند و ماجراها می‌سازند.

اگر میسر است حکایتی عشقی و هیجان‌انگیز ما را بازگو تا یاد از جوانی کنیم. نیز عبرتی گردد سایرین را دخترکان و پسرکان را، تا به هر دم گرمی بر باد نشینند و گول نخورند و بساط عفت و حرمت و عرض و آبروی خود و خویش خود را به یکباره و یک شبه برنچینند. میرزا بنویس گفت: حکایت دخترکان و پسرکان مشکل حکایتی است علی‌الخصوص آن گاه که تب عشق در آنان افتد به عینه افتادن آتش است در انبار پنبه ایضا در نفت سیاه.

مصراع: مشکل حکایتی ست که تقریر می‌کنیم در روزگار ما و عصر واپسین که خواهد آمد بسیار خواهند نوشت که بزه‌دیدگان کله‌م دخترکان اند به‌ویژه کم‌سن و سالان خرداندیشه که به اندک دعوائی پدر و مادر را قهر گفته خانه و کاشانه را به هوای عشقی موهوم که در سر دارند ترک می‌گویند و معشوق می‌جویند، و ما در این‌خصوص چندین حکایت و سوژه‌های جذاب و عوام‌پسند است که هریک آن‌ها می‌تواند بدل به رمانی پرفروش شود برتر از کلیله و دمنه. یکی از آن حکایات را بنا به اصرار و الحاح شما نقل می‌کنیم:

در ناحیت ورجین از اقصای بلاد ماچین که همواره امور غریبه در آن بسیار اتفاق می‌افتد روزی و روزگاری مردی با قوم و عیال خویش می‌زیست به همراه فرزندان قد و نیم‌قد. در میان آن فرزندان دختری و پسری بود که هیچ کدام وقوف در خانه را برنمی‌تابیدند و عمر خویش به بطالت می‌سپردند و به عبارت‌الآخری: در گشت و گذار به بازار و پاساژ، یا تئاتر و سینما و الخ... البته هریک به سلیقه و سیاق و شیوه و میل خود.

چندان که روزی مرد به قوم خویش - که امروزه آن را همسر و بانوی خانه می‌خوانند - گفت ای ضعیفه! درچه‌حالی؟! ساعتی مرا همراه شو و از تلفن و تماشای ماهواره دست بدار و دل، صرف تماشای حال فرزندان و گذار که همسایگان به گوشم دیده‌اند که دخترمان را و

چنین نویسد میرزا بنویس مخاطبان مکرم و عزیز را، که پس از کسب تجربه‌های طویل یافتیم که مراتب اشتها و مقبولیت صاحب این قلم در جمع مخاطبان کله‌م به منصفه ظهور رسیده و جوانب مختلف قوت قلم و راستی و درستی اندیشه ما همگان را معلوم گردیده، دیدیم به صواب آن نزدیک‌تر که کتاب شریف «کلیله و دمنه» اثر ابوالمعالی نصرالله منشی را چندین مرتب‌ت بخوانیم و باز بخوانیم تا مصداق این بیت نشویم:

طنز چندان که بیش‌تر خوانی
چون هدف در تو نیست نادانی!

و هم بر سیاق و روش و شیوه آن استوار قلم بنویسیم تا هر آینه ما نیز جمال فصاحت را در این آینه که پرداخته‌ایم طالبان طبع و ذوق و شعر و اندیشه و الخ خود را بنمایانیم، آن‌هم به بیان شیرین طنز خویش تا مرتب‌تی والا‌تر از آن کتاب شریف یابیم! و همگان وقوف دارند و می‌دانند و ما نیز خود می‌دانیم که امروز طلب طنز و ساختن توشه لبخند، همگان را از اعظم مهمات است! (یعنی بسیار ضروری به نظر می‌رسد!) که زنده را از خنده، آن‌هم «شکل دگر خندیدن» چاره نیست ما را امید به این است که هم‌چنان بر شیوه مقبولیت و کسب رضایت خاطر مخاطبان ایضا این جریده شریفه، مرکب قلم برانیم و به سرنوشت برخی کژطباعان رنگارنگ قلم‌نشان تیر ملامت نگردیم. در باب اول این مرقومه و در فاتحت وابتدای کار، به سنت جریده راه پیموده، قدم در راهی می‌نهیم که دیگر قلم به‌دستان و منشیان این مجموعه شریف گام بگذارند.

موضوع این شماره جریده دوستی عاشقانه و روابط نابخردانه دخترکان و پسرکان به انحاء و شیوه‌های مختلفه است.

رای هندوچین فرمود میرزا بنویس را که بیان کن از جهت من مثل دو تن که با یکدیگر دوستی دارند نه بر طریق عرف و عقل و شرع و کارشان عاقبت چون افتد؟ اکنون

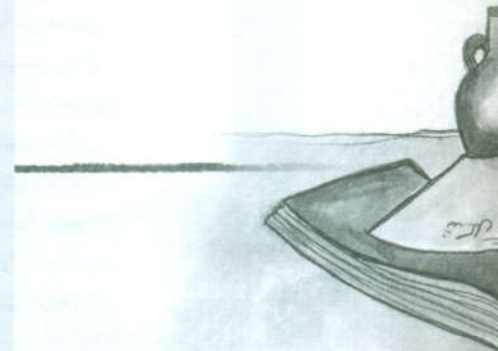
پیرامون پیوند دوگل

فاطمه عسگری

فی الواقع از مدت‌ها پیش زمانی که تحت تاثیر فیلم‌های جوان‌پسندانه برادر براندو، دی‌کاپریو، تام کروز و... قرار گرفتم به صرافت افتاده و طرح جامعی درباره جوانان، علی‌الخصوص ازدواج آنان تهیه کردم؛ البته قبل از آن برای رفع قضا و بلا تفرالی به حافظ زدم و آمد این بیت که:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

با خواندن بیت مزبور فی‌الغور تصمیم گرفتم طرح فوق‌الذکر را در اختیار مجلات بگذارم، اما هربار مسئله‌ای پیش آمد و بنده را از صرافت انداخت چه انداختنی: یک‌بار مسئله تشکیل وزارت جوانان، یک‌بار مصاحبه مطبوقاتی دخترخانم‌ها و آقای‌ها، یک‌بار میزگریت صاحب‌نظران، یک‌بار سیمینار ازدواج، یک‌بار...



نیم‌مصراع: ماجرا کم کن و باز...
رای گفت: چه می‌اندیشی نجات، آنان را؟
گفت: صمیمیت و دوستی را
رای گفت: با پسرکان؟
گفت: نه! زنهار! بلکه خویشان را و والدین را. نیز دیگر به هیچ ترتیب دخترکان آغوش گرم مادر را ترک نگویند که هیچ آغوشی به گرمی آن نیست دیگر این که چشم از نگاه این و آن برگیرند و گدایی و تکدی دل و نگاه این و آن نکنند که،

مصراع: زدم دیده و دل هردو فریاد!
رای گفت: به گونه‌ای سخن گفتی پنداری خود در عشقی خیابانی در دل نهفته داری!

گفت: عمرا، اصلا، ای‌ها، بگذارید درحال خود مانیم و رشته سخن را پی‌گیریم تا سخن رشته‌رفته نشود. دیگر این که جامه از جهت خود پوشند نه نگرش دیگران آنان را. که در این فعل خطرناکست بس عظیم. نیز از لُهو و لعب‌های مد شده چونان smm بازی‌های و پیامک‌های عاشقانه فرستادن قویا پرهیز کنند. ایدون از بلوتوث این بالای آخرالزمانی دوری جویند و به هر ترتیب اوقات شریف خویش را در انس با کتاب و درس و کلاس‌های گونه‌گون کنکور بگذارند که هرچند پرخرج است آفات و آسیب‌های آن بسی و بسیار بسی کم‌تر از تفریحاتی است که آن بالا ذکر آن آمد.

رای گفت: پسران را چه؟

گفت: آن چه گفتیم پسران را نیز در شمار است نیز این سفارشات (!) از جمله دیگر سفارشات است: یکی این که میزان ادویه غذای خوش بکاهند از نور زیاد و حرارت فراوان بپرهیزند چرا که چون آفتاب بر چشم می‌تابد چشم را می‌زند و پسرکان حساس مجبورند از شعاع آفتاب چشم برگیرند و بر روبه‌رو می‌نگرند که هر لحظه ممکن است دیدار دخترکی نارنجی‌طبع و عشوه‌گر اتفاق افتد. به‌همین دلایل لازم است برای پرهیز از نور و دیدار یار، در خانه مانند و قدر عافیت بدانند! ایضا در کاهش فرط عشق(!)

از شما چه پنهون با این که چاپ عکس به این بزرگی! همراه با text و مصافحه (همون مصاحبه) یک سنت علی‌حده مطبوقاتی است، بنده حتی از چاپ عکس سه در چهار رنگی دیجیتال خودم هم صرف نظر نموده حاضر شده بودم طرح مزبور همین‌جور بدون عکس و خشک و خالی به چاپ برسد؛ ولی چون بازار جر و بحث و مناظره و میزگریت و هزار راه نرفته در این زمینه داغ بود، هیشکی برای طرح بنده تره هم خرد نکرد و این طرح جامع و مانع روی دست ما باد کرد. حالا هم که یک فرصتی برای ارائه آن پیش آمده با خبر شدیم که کل مسائل پیوند دو به دو جوانان سینه‌چاک و عاشق‌پیشه مملکت با همان مصاحبه‌ها، سمنارها، چت و مت و ویلاگ و اسلایس و اس. ام. اس (بیخشید پیامک) به کلی و از بیخ و بن حل شده و طرح بنده موضوعیت خود را از دست داده رفته پی‌کارش!

علی‌ای‌حال، بنده این طرح جامع و مانع را که سال‌ها برای تهیه آن خون جگرها خورده بی‌خوابی‌ها کشیده و بدویزهاها شنیده‌ام، ارائه می‌نمایم. حالا دیگر موضوعیت دارد یا ندارد، دیگر به من مربوط نیست.

طرح این جانب می‌دانید چه می‌گوید؟ فی‌الواقع به نظر حقیر بهترین راه حل مسائل نسل سومی‌های جگرسوخته و پیوند رمانتیک و پروانه‌ای آن‌ها، همان بنگاه‌های همسریابی هست و بس! آن هم نه بنگاه‌های لوکس Hi کلاس به شرط past قسط و ford قسط بلکه بنگاه‌های خیریه مثل همان آژانس دوستی یا شیشه‌ای خودمان.

ممکن است جوان عزیز بگویند: در این برهه از زمان، که قیمت یک عدد مسکن استیجاری بی‌در و پیکر زهوار در رفته سر به فلک کشیده و سیل خانه به دوشان را هرروزه به صورت زنده و مستقیم از کوچه پس کوچه‌ها شاهد و ناظریم پیوند پروانه‌ای جان کجا بود، جمعش کن برو پی‌کارت!

جوابا عرض می‌کنم که اولاً طرح بنده در آن برهه از زمان به دور از جبر زمنه تهیه شده بود و هیچ ربطی به این برهه از زمان ندارد. ثانیاً این که چطور و چگونه بنده از موضوع بنگاه همسریابی به یاد آژانس دوستی، یا شیشه‌ای افتادم به این می‌گویند تداعی معانی بر اساس اصل مشابهت، ثالثاً این‌ها مسائل جانبی است، بحث اصلی ما همان مسئله وصل و هجر و فرقت و فراق دو نوگل نوشکفته عنقریب پژمرده است که ما در این زمینه نظرات گتره‌ای - کشکی خودمان را زدیم، حالا نقادان و نقالان و طوطیان شکرشکن مردم‌آزار هرچه می‌خواهند بفرمایند. آخرش این که ما مخلص همه سینه‌چاک خورده‌ها ما و عاشق‌پیشه‌ها بوده و هستیم و ارادت دیرینه خودمان را خیلی رک و راست اذعان می‌نماییم.

نماینده قشر جگرسوخته نسل سومی، دات. کام. WWW

پی‌نوشت

شاید اخترخانم! معشوقه یکی به آخرمانده جناب حافظ بوده است، اما خداکلی صدایش را درنیارید که بدجوری تنش در گور می‌لرزد.

زمن به آب سرد (مقصود استحمام) مفید و مثمر ثمرات کثیر است...

رای گفت: چه گونه می‌توان از میزان فرط عشق کاست و دنیا را از عشق‌های خیابانی و دل‌ها را از آفت آن پیراست؟ میزبان‌نویس گفت: باید مادران را سپرد که رفتار دخترکان و پسرکان‌شان را نظارت داشته باشند و تدبیرات لازمه به‌خرج دهند.

رای گفت: اگر سودی نکرد چه؟

گفت: باید اصل را بر فراخگی گذاشت! کوچه‌ها و برزن‌های کوچک را که آشتی‌کنانش نامند، با لودر سنگ‌شکن و جرثقیل و کمرشکن که من جمله تکنولوژی‌های عصر است و مفید فایده بابت این موضوع است به خیابان‌های گل و گشاد بدل کرد و اصطلاحاً اتوبان ساخت تا بتوان دل از مصیبت خلوت‌های خطرناک نوباوگان در کوچه‌های تنگ پرداخت و ایضا پاک‌کردن کوچه‌های تنگ از لوس وجود شعرهای عاشقانه، که مبادا عشق و تمایل به معشوق یا معشوقه را در خوانندگان تنگ‌ظرف و بی‌ظرفیت آن اشعار بجنباند.

رای گفت: اگر سودی نکرد، چه؟

گفت: باید والدین و ادارشان کنند به ازدواج تن دهند و ازین رفتارهای پرخطر دست کشند و مگر نه این که غایت این دوستی‌ها ازدواج است؟ ازدواج در حکم همان آب سرد است که همه نوع آتشی و غائله‌ای را می‌خواباند.

رای گفت: اگر باز هم نشد و سودی نکرد، و به عبارتی پس از ازدواج هم چشم در چشم سیه‌چشمان دوخت چه؟! گفت: باید چشم‌های چشمک‌پران آن چشم‌پلشت را از پشت درآورد (چگونه؟ نمی‌دانیم!) که، هیچ‌یک از سیاست‌ها و تدبیرهای ما در او اثر نگذارد و دست از رفتارهای پرخطر خویش برندارد. باید او را به دار بست تا عبرت سایرین گردد.

رای گفت: اگر چشم‌هایش را درآوردیم، چه گونه همسر خودش را ببیند؟

میزبان‌نویس گفت: این دیگر مشکل خود او باشد...